

منظور از واقع‌نمایی یا صدق (Realization) آن دسته از تمهیدات و تکنیک‌های ادبی است که باعث می‌شوند انگاره‌ای را همچون واقعیت باور کنیم. با چنین تعبیری بی‌شک «واقع‌نمایی» حوزه پایان‌ناپذیری از ادبیات را دربر می‌گیرد که حد و مرزی برای آن متصور نیست زیرا به اعتقاد بسیاری، هنر ادبیات چیزی جز باورپذیر کردن تخیلات هنرمندانه نیست. اما آنچه که حدود و چهارچوب‌های این مفهوم را مشخص می‌کند، تعریف کاربردی و خاصی است که منتقدین از (واقع‌نمایی) دارند «مجموعه تکنیک‌هایی که موجب القاء پنهان و باورپذیری امور باورناپذیر می‌شوند». با چنین تعریفی واقع‌نمایی چیزی شبیه حقه‌های بصری در هنر سینماست.

صدق یا واقع‌نمایی یکی از کهن‌ترین مفاهیم ادبیات است که رد پای آن را حتی تا کتاب «عهد عتیق» و دیگر متون باستانی می‌توان دنبال کرد ولی در واقع بیش از هر زمان با ظهور اشکال تازه‌ای از رئالیسم - همچون رئالیسم ذهنی، رئالیسم شاعرانه، رئالیسم شهودی، رئالیسم جادویی، رئالیسم فوق‌ذهنی و امثال آن - بود که به عنوان یک مبحث اساسی مورد توجه هنرمندان و منتقدین قرار گرفت، زیرا اینان مجبور بودند چیزی را القاء کنند که به طور متعارف اثبات‌پذیر نبود و با منطق روزمره سر ستیز داشت. گابریل گارسیا مارکز در این باره توضیح می‌دهد، اگر بنویسیم یک دسته فیل در آسمان پرواز می‌کنند کسی آن را باور نمی‌کند. ولی اگر

بنویسیم یکصد و چهل و سه فیل در آسمان ظاهر شدند مردم آن را بیشتر باور می‌کنند. زیرا ذهن به یکباره متوجه گزاره عجیب‌تری که عدد فیلها است می‌شود و گزاره دوم که حضور فیلها در آسمان است مجال آن را می‌یابد تا خود را در ذهن ما تثبیت کند. این یک تکنیک واقع‌نمایی است و نمونه‌های فراوان دیگری نیز از آن وجود دارد.

ادبیات کهن فارسی گنجینه غنی و پایان‌ناپذیری از این تکنیک‌هاست که در اشکال و موقعیت‌های گوناگون وجود دارند، چنانکه با استخراج آنها می‌توان افق‌های تازه‌ای را به روی ادبیات معاصر گشود. رباعیات خیام یکی از ارزشمندترین این گنجینه‌هاست که جادوی کلمات او تاثیر عمیقی بر اندیشه بشری باقی گذاشته است.

از بارزترین ویژگی‌های رباعیات خیام حضور شدید «مفاهیم» است؛ چنانکه در مقایسه با بسیاری از شاعران دیگر در اشعار خیام کمتر نشانی از آن بازی‌های کلامی و آرایه‌های ادبی می‌بینیم. از سوی دیگر نوع مفاهیم مورد توجه خیام، اندیشه‌هایی فلسفی و هستی‌شناختی هستند که با خرد روزمره نزدیکی زیادی ندارند و دریافت آن به طور طبیعی باید دشوارتر از دیگر گونه‌های سخن باشد ولی خیام با به کارگیری اشکال متنوعی از (واقع‌نمایی) چنان حس عمیقی را به ما القاء می‌کند که مفاهیم مورد توجه او را چون حقیقت محض می‌پذیریم. در اینجا خواهیم گوشتید به چند نمونه از این تمهیدات اشاره کنیم.

#### ۱- غافلگیری (Surprise)

برخی از رباعیات خیام با یک ضربه شروع می‌شوند. شروع غافلگیرانه یکی از تمهیداتی است که باعث می‌شود آماده پذیرش مفاهیم باورناپذیر شویم، زیرا ضربه‌ای که ناگهان وارد می‌شود تعادل اولیه‌ای را که در لحظه آغازین خواندن داشته‌ایم معشوش می‌کند و به این ترتیب منطق ما در برابر گزاره‌های شگفتی‌زایی

که بعد از آن خواهد آمد خلع سلاح می‌شود، منطق نمی‌تواند واکنش تدافعی نشان دهد و ذهن آماده پذیرش شگفتی می‌شود. با شکست منطق متعارف دروازه‌های ذهن به روی اندیشه‌های بدیع باز می‌شود. به چند نمونه از این آستانه‌های غافلگیرانه در رباعیات خیام توجه کنید.

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان

برداشتمی من این فلک را ز میان!

شاعر گزاره‌ای محال را بیان می‌کند و لحن خشم‌الود آن نیز بر شدت ضربه می‌افزاید.

این کوزه چو من عاشق زاری بودست!

عاشق بودن کوزه گزاره شگفتی‌زایی است که ما را برای پذیرش دیگر صفات انسانی برای اشیاء آماده می‌کند.

مشو سخن زمانه سازآمدگان!

به طور کلی تمام مصراع‌هایی که با حالت (نفسی) آغاز می‌شوند غافلگیرکننده هستند.

ای آنکه نتیجه چهار و هفت!

مصراع‌هایی که با (خطاب) آغاز می‌شوند نیز غافلگیرکننده هستند.

#### ۲- توازی میان مفهوم و مصداق

یک مفهوم را زمانی می‌پذیریم که مصداقی برای آن بیابیم یا به عبارت دیگر مفهوم موردنظر بر یک «واقعیت عینی» صدق کند. اما از سویی دیگر مصداق بیرونی و واقعیات عینی را نیز تنها زمانی بازشناسایی و ادراک می‌کنیم که جایگاه آن در ذهنمان مشخص شود، آن را در نظام ذهنی خود که انعکاسی از جهان بیرون است طبقه‌بندی کنیم. به عبارت ساده‌تر مفهومی برای آن فرض کنیم و آن را تعریف کنیم.

خیام با سود جستن از این فرایند میان یک مفهوم با یک مصداق توازی ایجاد می‌کند و با استفاده از تاثیر متقابل این دو در یکدیگر باعث القاء معانی خاص می‌شود. خیام برای یک مفهوم، مصداقی خاص فرض

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

علیرضا محمودی (ایرانمهر)

# واقع‌نمایی در رباعیات خیام

می‌کند یا بر عکس و بدین وسیله فرایندی را ایجاد می‌کند که شبیه فرایند شناخت ما از هستی است و این تمهید باعث می‌شود ساختار فرضی او چوتان «واقعیت» پنداشته و پذیرفته شود.

دسته اول، آن نمونه از اشعار است که ابتدا مصداقی را پیش می‌افکنند و سپس مفهومی را برای آن فرض می‌کنند.

این قافله عمر عجب می‌گذرد

دریاب دمی که با طرب می‌گذرد  
چنانکه می‌بینید ابتدا قافله‌ای تصویر شده است که چون عمر در حال گذر است و سپس مفهومی که هدف شاعر است در مصراع دوم بیان شده است.

اجرام که ساکنان این ایوانند

اسباب تردّد خردمندانند  
مهتاب به نور دامن شب بشکافت

می‌نوش دمی بهتر از این نتوان یافت  
شاعر مهتاب را دلیل نوشیدن می‌می‌سازد.

دسته دوم آن نمونه از اشعاری است که ابتدا مفهومی بیان می‌شود و سپس مصداقی برای آن فرض می‌شود که بدین وسیله موجب تصدیق مفهوم می‌شود.

این یک دوسه روزه نوبت عمر گذشت

چون آب به جویبار و چون باد به دشت

مصداقی آب و باد برای اثبات مفهوم گذشت عمر آمده است.

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ  
پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ  
تفاوت نداشتن شیرین یا تلخ بودن زندگی را با مصداق همانند بودن شهرها اثبات می‌کند.

نتوان دل شاد را به غم فرسودن

وقت خوش خود به سنگ محنت سودن  
مفهوم غم خوردن به سنگ سوهان که اجسام را می‌فرساید تشبیه شده است.

به همین ترتیب که گفتیم جایگاه مفهوم و مصداق به اشکال مختلفی می‌تواند تغییر کند و جا به جا شود. مثلاً مصداق در مصراع چهارم بیاید و سه مصراع دیگر مفهوم آن باشد، یا مفهوم در مصراع سوم بیاید و باقی شعر مصداق آن باشد و غیره که برای تمامی این حالات در رباعیات خیام می‌توان نمونه‌هایی به دست داد.

### ۳- استدلال

آوردن دلیل منطقی برای اثبات یک مفهوم از رایج‌ترین شیوه‌های القاء اندیشه است، ولی در شکل ادبی این استدلالها الزاماً نباید یک استدلال منطقی باشد، بلکه بیشتر شکل و اصول رایج استدلال را اقتباس می‌کند و بر مبنای آن چیزی را اثبات می‌کند که در تضاد با خرد متعارف است، به این ترتیب می‌توان گفت چنین استدلالی در جهت معکوس با کارکرد متعارف خود عمل می‌کند. این تکنیک ادبی از سویی با قدرتی که از ماهیت منطقی خود می‌گیرد بر ذهن ما تاثیر می‌گذارد و از سویی دیگر به علت غرابتی که دارد توجه ما را برمی‌انگیزد. به اصطلاح فرمالیستها این همان تمهید آشنایی‌زدائی (Defamiliarization) از واقعیت روزمره است. ما تلاش می‌کنیم که از سد قرابت فرم بگذریم و معنای نهفته آن را کشف کنیم و همین تلاش باعث می‌شود شگفتی آن را نیز در حین مکاشفه معنا بپذیریم. به این رباعی توجه کنید.

گویند هر آن کسان که با پرهیزند  
ز انسان که بمیرند چنان برخیزند  
ما با می و معشوق از آنیم مدام  
باشد که به حشر زمان چنان انگیزند  
می‌دانیم که در باور متعارف جزای می و معشوق، دوزخ است ولی خیام با استدلالی دیگر که از همین منطق متعارف اخذ کرده رندانه باور اولی را نقض کرده است. به یک نمونه دیگر توجه کنید.

گویند بهشت و حور عین خواهد بود

آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود  
گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک  
چون عاقبت کار چنین خواهد بود  
این نیز استدلالی است که منطق متعارف را معکوس می‌کند. یا این نمونه:

از جمله رفتگان این راه دراز

باز آمده‌ای کو که به ما گوید راز  
پس بر سر این دوراها آژ و نیاز

چیزی نگذاری که نمی‌آئی باز  
در باور متعارف رفتن از جهان زندگان به جهان پسین چوتان راهی فرض می‌شود که توالی آن آشکار است ولی خیام با این استدلال که کسی راه را در جهت معکوس طی نمی‌کند و از راه رفته باز نمی‌گردد مفهوم خاص خود را اثبات می‌کند.

اگر حتی تورقی کوتاه در رباعیات خیام کرده باشیم بی شک آشکار خواهد شد مطالبی که در بالا گفته شد تنها می‌تواند مقدمه‌ای باشد که گوشه‌ای از این سرزمین جادویی را باز نمایانده است. تکنیکهای بی‌شمار دیگری در زمینه «واقعیتمایی» و دیگر زمینه‌ها وجود دارد، انواع ساختارها و بافتهای متنوع در شعر خیام که مقاله فوق تنها می‌تواند آستانه‌ای برای ورود به این گنجینه گرانقدر باشد. اما در این فرصت کوتاه هدف آزمودن نگاهی تازه‌تر بود، اینکه آیا می‌شود به این میراث ملی از منظر «کاربردی» نیز نگریست؟

